



باسمه تعالی
جزوه آموزشی

زبان و تربیت

کودکی اولین و مهمترین دوره زندگی آدمی است. در این دوره کودک برای نخستین بار با طبیعت رابطه برقرار می کند، روابط اجتماعی خود را بنا می نهند و به مفهومی از خود دست می یابد. از آنجا که در این دوره ساختار شخصیتی و رفتاری انسان بنیان گذاشته می شود، دوران کودکی را دوران سرنوشت ساز و مثبت دانسته اند. آموزش در دوران اولیه کودکی مورد توجه و علاقه طیف وسیعی از صاحب نظران تعلیم و تربیت، جامعه شناسان، روانشناسان، فلاسفه، فیزیولوژیست ها و سرانجام بسیاری از دست اندر کاران حرفه های گوناگون بوده است. افلاطون حدود قرن سوم قبل از میلاد، بر این عقیده بود که (آموزش دوران اولیه کودکی امری اجتماعی است و باید در این سنین کودکان را از والدینشان جدا کرده و جهت مراقبت و تعلیم به مؤسسات اجتماعی سپرد). خداوند متعال در قرآن کریم، سوره مبارکه الرحمن، آیات ۱۱ الی ۴ به آن اشاره نموده اند. (الرحمن علم القرآن - خلق الانسان - علمه البیان) یعنی خدای رحمان به رسولش محمد (ص) قرآن را آموخت، انسان را خلق کرد و به « بیان » تعلیم فرمود. که همه و همه بیانگر نقش سازنده ی زبان و اهمیت آن را می رساند. و در نهایت بخاطر نقشی که ما در جهت آینده سازی این نونهالان به عهده داریم ضرورت دارد این خودسازی را از خود شروع کنیم. حضرت علی (ع) در کتاب خود فرموده است: کسی که خود را رهبر مردم قرار داد بیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد، باید خود را بسازد و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد؛ زیرا آن کسی که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد. البلاغه/ حکمت ۷۳ [۱]

اهمیت زبان: توجه به این نکته که آموزش گیرندگان این رشته در آینده نقش فعالی در آموزش و پرورش کودکان این مرز و بوم به عهده خواهند داشت، بر کسی پوشیده نیست، لذا شناخت همه جانبه از زبان و زبان آموزی به عنوان مهمترین وسیله ارتباط؛ بیانگر اهمیت کسب اطلاعات لازم در این خصوص است. زبان و رشد سریع آن در کودک دستاورد بسیار باارزشی است که در سیر کلی رشد و بویژه رشد اجتماعی او نقش اساسی دارد. با شروع تکلم، کودک وارد دنیایی جدید می شود و به تدریج از حالت خودمحوری که ویژگی دوران کودکی است به مرحله ی دیگری از رشد راه می یابد.

زبان چیست؟

زبان مجموعه ای از علایم و نشانه های قراردادی است که هر ملت برای تفهیم نظرات و نیت خود آنها را به کار می گیرد. زبان گرانبهاترین و باارزش ترین میراث هر ملتی است که نقش عظیمی در تغییر و تحول و تکامل دانش بشری داشته و دارد و به منزله کلیدی است که درهای علوم و اندیشه های بشری را

می‌گشاید و آدمی را به گنجینه‌های دانش و فرهنگ و تمدن می‌رساند. فرهنگ و تمدن هر ملتی براساس زبان استوار است. زبان ملتی که دامنه توانایی اش در بیان مفاهیم گسترده تر و در تفهیم نیازمندیهای معنوی و مادی عصر خویش موفقتر باشد، پیوند ناگسستنی با زبان دارد و استقلال هر ملتی بر پایه فرهنگ آن استوار است. قدما انسان را حیوان ناطق دانسته‌اند و همین نطق و زبان به آدمی امکان می‌دهد که بتواند با هموعان خویش ارتباط برقرار نماید و به تبادل افکار و عواطف بپردازد. علاوه بر این، زبان وسیله‌ای است برای ارتباط و تبادل تجربیات و در نتیجه ایجاد تفاهم و تعادل. به تعبیر بهتر، زبان واسطه‌ای بین فکر و عمل ما و وسیله مهم ارتباطی با دیگران و همچنین با گذشتگان و آیندگان است. زبان، وسیله سازگاری فرد با محیط، وسیله تحصیل علم و دانش و کسب تجربه، و وسیله‌ای برای تحکیم روابط ملی است.

زبان به معنای اعم آن عبارت است از تمام وسایل لفظی و غیرلفظی که برای ایجاد ارتباط و تفاهم میان موجودات زنده به کار می‌رود. آدمی با چهارده زبان سخن می‌گوید و می‌تواند به انواع مختلف نیت خود را به دیگران منتقل سازد.

بنابراین، زبان نقش بسیار مهمی را در زندگی بشر ایفا می‌کند. توانایی به کارگیری زبان از تفاوت‌های مهم بین انسان و حیوان است؛ تفاوتی که فاصله عظیمی بین این دو موجود ایجاد نموده است. در اهمیت زبان همین بس که گفته‌اند: هر کس چند زبان بداند، به منزله چند نفر است که به همان اندازه از زندگی سهم بیشتری می‌برد و لذات فراوانتری کسب می‌کند. روانشناسی اجتماعی نیز ثابت کرده است افرادی که از غنای زبانی بیشتری برخوردارند، از شادابی و نشاط و تحرک بیشتری نیز بهره‌مندند و فعالیت‌های اجتماعی افراد ارتباط مستقیم با قدرت بیان آن دارد و کسانی که از این موهبت الهی نصیبی نبرده‌اند و از نظر ابراز عقاید و افکار ناتوانند، اغلب عصبانی، خجول، ناامید، کم‌رو، تنبل و افسرده‌اند و از کسب موفقیت‌های اجتماعی محرومند.

هنر زبان در چگونگی انتقال افکار و نظرات و توانایی به کارگیری کلمات نهفته است. ادبیات نیز هنر بیان نیت به وسیله زبان است. ادبیات وسیله‌ای است هنرمندانه برای تبیین افکار، احساسات، عواطف و عقاید بشر. این است که زبان ادبی هنرمند است، زبان دستگاه سمبلیک که ترکیبی از نشانه‌ها و علائم قراردادی است، نمایشگر معانی و مفاهیم ذهنی هستند و منظور و مقصودی اظهار می‌دارند.

بنابراین، از آنجا که زبان در پرورش قوای فکری و روحی هر جامعه و ارتقا و تکامل یک نسل نقش مهمی را ایفا می‌کند، لازم است مربیان و معلمان در امر آموزش و پرورش، تعلیم زبان را سرلوحه کار خود قرار دهند و با تقویت زبان کودکان، زمینه پذیرش هر نوع دانشی را برای آنان فراهم سازند.

نظریات رشد زبانی انسان

در رابطه با رشد زبان نظریه های مختلفی ارایه شده است. یکی از این نظریه ها، نظریه اکتسابی بودن زبان است که توسط اسکینر، روانشناس معروف ارایه شده است. نظریه دیگر که در مقابل نظریه فوق ارایه

شده، نظریه ذاتی بودن زبان است که توسط «نوام چامسکی» زبانشناس آمریکایی طرح گردیده است.

به نظر اسکینر، برای یادگیری زبان به هیچ مکانیسم پیچیده ذاتی یا ذهنی احتیاجی نیست.

به عقیده وی، تنها شرط لازم و کافی برای توجیه یادگیری زبان، مشاهده منظم رویدادهای جهان خارج است که کودک را وادار به ادای صداهایی می کند.

ادعای اسکینر درباره درک ماهیت زبان صرفاً بر پایه نتایج حاصل از تحقیقات آزمایشگاهی وی بر روی موش و کبوتر استوار شده بود، زیرا در این تحقیقات ثابت کرده بود با داشتن وقت کافی می توان موش و کبوتر را طوری تربیت کرد که بتوانند انواع غیرقابل تصویری از وظایف ظاهراً پیچیده را انجام دهند، به شرط اینکه دو اصل اساسی رعایت شود، اولاً هر یک از این وظایف را باید به مراحل تدریجی و کاملاً دقیقی تجزیه نمود، ثانیاً کارهای درست حیوان را باید مکرراً پاداش داد. اسکینر این نوع یادگیری از طریق «آزمایش و خطا» را شرطی شدن ارادی نامیده و معتقد است آزمایشهایی را که بر روی حیوانات مختلف انجام شده است، بدون تغییرات اساسی می توان به رفتارهای انسان تعمیم داد.

در حالی که چامسکی معتقد است اصول و صدور کلی و عمومی زبان جزو «ذات» کودک است و «محیط زبان» کودک تنها نقش یک عامل محرک را ایفا می کند. همان طور که از یک دانه گندم تحت شرایط مساعد فقط یک جوانه گندم به عمل می آید و نه چیزهای دیگر، خصوصیات ذاتی مغز کودک هم او را قادر می سازد تا در یک محیط زبانی مناسب همیشه با عبور از مراحل رشد و تکامل کاملاً یکسان، زبان مادری خود را بتدریج فرا گیرد.

چامسکی همچنین می گوید به جای حفظ و ذخیره کردن جملات زبان، کودک براساس اطلاعات موجود در محیط زبانی خویش فقط یک مجموعه محدود از «قواعد دستوری» را برای خود کشف کرده و فرا می گیرد و این مجموعه هم با خصوصیات ذاتی ذهن و مغز وی کاملاً مطابقت دارد. با فراگیری همین مجموعه، کودک به چنان درجه ای از خلاقیت می رسد که به راحتی قادر است نه تنها متناسب با هر موقعیت تازه جملات کاملاً بدیع بسازد، بلکه هم جملات بدیع دیگران را به خوبی بفهمد و هم در خصوص صحت و سقم آنها به قضاوت بپردازد. به بیان بسیار ساده، به نظر چامسکی فراگیری زبان چیزی جز کشف یک سلسله قواعد محدود و عام دستوری و روش کاربرد آنها در موقعیتهای تازه نیست. دکتر جین اچسون در کتاب «روانشناسی زبان» نظرات اسکینر و چامسکی را بررسی کرده است.

وی همچنین در تعریف زبان، از قول «چارلز هاکت» زبانشناس آمریکایی، ده خصیصه مربوط به زبان را برمی شمارد و معتقد است اگر حیوانی یافت شود که این مختصات طراحی را تماماً صاحب شده باشد،

آنگاه آن حیوان قادر به حرف زدن است. این ده خصیصه به طور خلاصه بدین شرح است :

- 1- استفاده از مجرای گویایی- شنوایی؛ بدیهی ترین خصیصه زبان، استفاده از مجرای گویایی- شنوایی است. صداها به وسیله عضوهای گویایی تولید و از طریق دستگاه شنوایی دریافت می گردند.
- 2- اختیاری بودن؛ بدین معنا که زبان انسان از نمادهای صوتی خنثی استفاده می کند. به عبارت دیگر، بین

کلمه فارسی «چراغ» و شیئی که عامل روشنایی است، هیچ گونه ارتباط صورتی وجود ندارد، زیرا کلمات دیگری را هم می توان به جای «چراغ» به کار برد بدون این که در ماهیت این شیء تغییری بدهد.

- 3- با معنایی؛ به کار بردن جهت افاده معنی یا اشاره به اشیا و اعمال است .

- 4- انتقال فرهنگی؛ بدین معنا که انسان زبان خود را از راه تعلیم از نسلی به نسل دیگر منتقل می سازد.

- 5- کاربرد خلق الساعه؛ منظور این است که انسان گفتار خود را آزادانه انتخاب می کند .

- 6- رعایت نوبت؛ بدین معنا که افراد بشر در اکثر گفتگوهای خود با دیگران با رعایت نوبت حرف می زنند و هرگز با طرف مقابل به نوعی مسابقه رقابت آمیز مبادرت نمی ورزند.

- 7- دوگانگی یا تولید دوگانه؛ بدین معنا که زبان بر پایه دو سطح تنظیم شده است، واحدهای اصلی صوتی مورد استفاده در حرف زدن (مثل ع، د، ل) فی نفسه فاقد معنی اند و تنها هنگامی معنی پیدا می کنند که در توالیهای معینی با هم ترکیب شوند.

- 8- بعد زمانی و مکانی؛ بعد زمانی یا توانایی اشاره به چیزهایی که از لحاظ زمان و مکان در فاصله ای بسیار دور قرار دارند، خصیصه پراهمیت در زبان است. هر کس به راحتی می تواند بگوید «عموی من که در تهران زندگی می کند، پارسال زمین خورد و زانویش شکست» اما القای چنین مفهومی احتمالاً برای حیوانات غیرممکن است.

- 9- ساخت- وابستگی؛ منظور این است که ترکیب و تولید کلام صرفاً به صورت کنار هم گذاشتن یک رشته لغات نیست، بلکه هر جمله دارای نوعی ساخت درونی است که شنونده باید آن نوع ساخت را درک کند.

- 10- خلاقیت؛ این خصیصه انسان را قادر می سازد تا درباره هر چه بخواهد حرف بزند، بدون اینکه برای خود یا شنونده کوچکترین مشکل زبانی ایجاد کند. خلاقیت یا توانایی تولید و فهمیدن تعداد نامحدودی جمله بدیع، فوق العاده پراهمیت و منحصر به انسان است.

اما آخرین خصیصه بیولوژیکی زبان، توالی منظمی از علائم است که در مسیر تحول زبان به چشم می خورد. چنین به نظر می رسد که تمام کودکان این مراحل را طی خواهند نمود، ولی از لحاظ سن، رسیدن به هر یک از این مراحل یا علائم، با هم تفاوت زیادی دارند.

بنابراین، رشد و تکامل زبان را می توان به چند مرحله تقریبی به صورت زیر تقسیم نمود: (روانشناسی زبان، دکتر جین اچسون، ص ۱۸۵).

- 1- گریه کردن (تولد) ۲- غوغون کردن (۶ ماهگی) ۳- ایجاد الگوهای آهنگ (۸ ماهگی) ۴- گفتارهای یک کلمه ای (یک سالگی) ۵- گفتارهای دو کلمه ای (۱۸ ماهگی) ۶- صرف کلمات (۲ سالگی) ۷- سؤالی، منفی (۲/۵ سالگی) ۸- ساختهای پیچیده یا نادر (۵ سالگی) ۹- گفتار پخته (۱۰ سالگی)

سالگی

این تقسیم بندی، نمای بسیار ساده ای از کل قضیه است. این مراحل در هم تداخل پیدا می کنند و سنین داده شده فقط جنبه راهنمایی کلی دارند. با این وجود، تقسیم بندی بالا تصویری از پیشرفت کودک را به دست می دهد.

کودکان در مسیر فراگیری زبان ممکن است دچار مشکلاتی شوند که حتی الامکان باید از بروز آنها جلوگیری نمود. نوزادان از روشهای غیر کلامی برای بیان نظر خود استفاده می کنند؛ مانند گریه کردن، لبخند زدن، اشاره کردن، به مادر چسبیدن، جیغ کشیدن و ...

کودکان سالم تا پایان نخستین سال تولد حدود ۳/۴ حروف صدادار و ۱/۳ حروف بی صدا را تشخیص می دهند و ۲ یا ۳ کلمه معنادار را ادا می کنند.

تعلیم و تربیت زبان

اصلی ترین بحث زبان، تعلیم و تربیت آن است. اگر زبان کودکان به خوبی سخن نگوید، در مسیر رشد عمومی، رشد اجتماعی و اخلاقی وی مشکلات مهمی ایجاد می گردد و مشکلات تربیتی فراوانی برای خانواده، خود و اجتماع فراهم می سازد. قبلاً نقش زبان در زندگی بشر را متذکر شدیم. این وسیله ارتباطی به قدری مهم است که امروزه متخصصان، زبان آموزی را از وظایف مهم آموزش و پرورش می دانند. در تمام کشورهای دنیا، آموزش زبان قسمت عمده برنامه های درسی را تشکیل می دهد. زبان در تربیت اندیشه و تفکر آدمی نیز نقش مهمی ایفا می نماید. گفتیم زبان مجرای است که اندیشه از کانال آن عبور می کند و به دیگران انتقال می یابد. شخص هنگامی که با هم نوع خود به تبادل افکار می پردازد، می خواهد اندیشه اش را در قالبی زیبا و نیکو بریزد تا به خوبی تفهیم گردد. زبان نه تنها منتقل کننده افکار است، بلکه به پرورش نیروی تفکر کمک می کند. «ژان پیاژه» که از مهمترین روانشناسان شناختی است و امروزه کمتر کتابی در مورد روانشناسی وجود دارد که نظرات او را تبیین نکرده باشد، در ارتباط با زبان و تفکر می گوید: «زبان به کار فکر کردن می آید؛ بدین معنا که کودک به مدد زبان فکر می کند و

شخص به وقت فکر کردن حرف می زند. پس اگر زبان نباشد، فکر کردن هم نخواهد بود. وقتی گفتیم انسان به مدد فکر حرف می زند، خواه ناخواه خواهیم گفت به مدد زبان، زندگی می کند. پس زبان وسیله زندگی کردن فرد است و جانوران چون زبان ندارند و به عبارت دیگر چون فاقد بیولوژی زبان هستند، از زندگی روانی انسانی دور می مانند».

بنابراین، تربیت زبان به تربیت تفکر نیز می انجامد. معمولاً از طرز سخن گفتن افراد به نوع تفکر آنها نیز می توان پی برد. کسانی که سخنان بیهوده و هجو می گویند و زبان خود را به هر سخن زشت و ناپسندی می آلاینند، طرز تفکر و اندیشه خود را نیز نشان می دهند.

یکی از دانشمندان می گوید: «چه زبان و اندیشه را عین هم بدانیم و چه ندانیم، یک چیز مسلم است و آن

اینکه در اغلب موارد، اندیشه مستلزم به کار بردن زبان است و چگونگی زبان در چگونگی اندیشه تأثیر بسیار دارد.»

بنابراین، برای سالم سازی و رشد و گسترش دامنه تفکر باید به سالم سازی و رشد و گسترش زبان توجه فراوانی نماییم.

قبل از توضیح چگونگی تعلیم و تربیت زبان، باید یک اصل مهم را که نشأت گرفته از مکتب انسان ساز اسلام است روشن نماییم و آن اینکه ما معتقدیم زبانی زنده و پویا و تربیت شده است که جز آنچه مورد رضای حق تعالی است، نگوید. در غیر این صورت، آن زبان را مرده می دانیم، هر چند زیبا سخن بگوید زیرا در نظر ما معیار تربیت، مکتب است. دستوراتی که از سوی خداوند حکیم و علیم رسیده است، کاملترین و بهترین راهنمای بشر است و ما را از تمامی مکاتب شرق و غرب بی نیاز می سازد. بسیاری از تئوریهای تربیتی که اندیشمندان غرب چون «روسو» و «جان دیوئی» و دیگران مطرح کرده اند، توسط انبیاء و ائمه (ع) ارایه شده بود که دنیای علم امروز غافل از آن بوده و هست.

زبان و حافظه

به رغم فرضیه‌های گوناگون و پژوهشهای فراوان، اساس نوروفیزیولوژیک حافظه هم‌چنان در پرده ابهام مانده است، ولی این، مانع از آن نشده که حافظه از جنبه رفتاری مورد مطالعه قرار گیرد و پیشرفتهایی حاصل گردد. تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، روانشناسان زبان می‌خواهند بدانند قواعد و واژگان زبان چگونه در حافظه نگهداری می‌شود؛ مثلاً پیوندهایی که بین شکل املائی و تلفظ و معنی کلمه وجود دارد و اغلب یکی باعث فراخوانی دیگری می‌شود، چگونه در حافظه ضبط می‌شوند. همچنین، روابط آوایی بین تلفظ یک کلمه و کلمات دیگر و نیز روابط معنایی بین یک کلمه و کلمات دیگر چگونه در حافظه حفظ و فراخوانده می‌شود. نیز چگونه است که گاهی این روابط دچار اختلال می‌گردند؛ مثلاً ممکن است

تلفظ کلمه‌ای را به یاد بیاوریم، ولی معنی آن را فراموش کرده باشیم. رابطه تصویری و صوتی زبان نیز مبحث دیگری از مباحث زبان و حافظه است؛ یعنی، می‌توان پرسید که رابطه خواندن و نوشتن، که از نمادها یا نشانه‌های دیداری استفاده می‌کنند، از یک طرف، و گفتن و شنیدن، که از نمادهای صوتی یا شنیداری بهره می‌گیرند، از طرف دیگر، چگونه است و این ارتباطها چگونه در حافظه ضبط و نگهداری می‌شوند و عبور از یکی به دیگری چطور صورت می‌گیرد. از طرف دیگر، چون قسمت اعظم اطلاعاتی که ما در حافظه خود نگهداری می‌کنیم صورت کلامی دارند، یعنی در قالب جملات زبان ضبط و نگهداری می‌شوند و به یاد سپردن و فراموش کردن آنها با ساخت زبان رابطه دارد، ناچار زبان یکی از عوامل مهم در ساخت و کار حافظه است، ناچار هر نظریه‌ای که درباره حافظه ارائه شود، باید نقش زبان را در کارکرد آن در نظر داشته باشد.

دو زبانگی و چند زبانگی

همه ما کودکانی را می‌شناسیم که در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که پدر و مادر آنها به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند و در نتیجه آنها از اوان طفولیت دو زبان یاد گرفته‌اند و دوزبانه شده‌اند. به کرات اتفاق می‌افتد که این کودک در جامعه‌ای بزرگ می‌شود که زبان یا زبانهای رسمی آن غیر از زبان پدر و مادر اوست. در چنین حالتی، کودک چندزبانه خواهد شد. میلیونها کودک در سرتاسر جهان یافت می‌شوند که بنا به مقتضیات محیط زندگی خود، از خردسالی چندزبانه شده‌اند. آنچه مورد توجه روانشناسی زبان است یافتن پاسخ برای این گونه سوالات است: این کودکان چگونه نظامهای زبانی مختلف را یاد می‌گیرند؟ چگونه آنها را از هم جدا نگاه می‌دارند؟ آیا تداخلی بین این زبانها صورت می‌گیرد و اگر می‌گیرد، چگونه است؟ از چه قواعدی پیروی می‌کند؟ گذر از یک نظام زبانی به نظام زبانی دیگر چگونه رخ می‌دهد؟ آیا تسلط کودک به همه این زبانها به یک اندازه است و اگر نه، چه عواملی در این عدم تساوی دخالت دارند؟

از سوی دیگر، بزرگسالانی را می‌بینیم که در کودکی فقط به زبان مادری خود تسلط یافته‌اند، ولی بعداً یک یا چند زبان خارجی نیز یاد گرفته‌اند. روانشناسی زبان می‌خواهد بداند بین چندزبانگی کودکی و چندزبانگی بزرگسالی چه تفاوتهایی وجود دارد و این تفاوتها از کجا ناشی می‌شوند. مثلاً چرا بزرگسالان معمولاً نمی‌توانند زبان خارجی را بدون لهجه یاد بگیرند در حالی که کودکان در یادگیری زبان دوم لهجه پیدا نمی‌کنند؟ در این زمینه‌ها پژوهشهای زیادی انجام شده و از نتایج آنها نیز عملاً در آموزش زبانهای خارجی استفاده شده است.

آسیب شناسی زبان در معنی وسیع کلمه به کلیه اختیاراتی گفته می‌شود که، به طور کامل یا ناقص، مانع از یادگیری زبان شود و یا پس از یادگیری مانع از بهره برداری مطلوب از آن شود و یا باعث تخریب و تباه شدن آن گردد. روانشناسان زبان از این جهت به آسیب‌شناسی زبان توجه دارند که امیدوارند مطالعه آن در بیماران، به گشودن اسرار فراگیری و کارکرد زبان در افراد سالم کمک کند. از میان این اختلالات، به انواع زبان‌پریشی (آفازی) توجه بیشتری شده است. زبان‌پریشی به آن دسته از اختلالات زبانی گفته می‌شود که از ضایعه یا آسیب به قسمتی از مغز ناشی شده باشد. از آنجایی که با استفاده از تکنولوژی جدید پزشکی معمولاً می‌توان محل و نوع این آسیب را در مغز مشخص نمود، مقایسه محل و نوع آسیب مغزی با نوع اختلالی که در کارکرد زبان ایجاد شده است می‌تواند بسیار آموزنده باشد. در واقع، قسمت اعظم اطلاعاتی که درباره سازمان‌بندی زبان در قشر مخ اکنون در دست است از رهگذر این نوع مطالعات حاصل شده است.

نخستین آگاهی ما در این زمینه به سال ۱۸۶۱ برمی‌گردد. در چهارم آوریل این سال، در یک نشست پرهیاهو در انجمن انسان‌شناسی پاریس، پزشکی به نام سیمون اوبورتن اعلام داشت که معتقد است قدرت تکلم در قطعه‌های پیشانی نیم‌کره‌های مخ جای دارد. شواهد کلینیکی خود او ناچیز بود، اما او پیش‌گویی کرد که هر بیماری که قدرت تکلم را از دست داده باشد، ولی توانایی فهم زبان در او سالم باشد، اگر مغز او مورد معاینه قرار گیرد، معلوم خواهد شد که آسیب یا فساد در قطعه‌های پیشانی مخ او روی داده است. دبیر آن جلسه جراحی بود به نام پییر پال بروکا؛ بر حسب اتفاق درست چند روز بعد به بیماری برخورد که سالهای سال دچار سستی عضلانی در طرف راست بدنش بود و قدرت تکلم خود را نیز به کلی از دست داده بود. تقریباً تنها صدایی که او می‌توانست ادا کند لفظ «تان» بود و به همین دلیل در نوشته‌های پزشکی آن روز او را آقای «تان» نامیدند. «تان» در هفدهم آوریل ۱۸۶۱، یعنی سیزده روز پس از سخنرانی سیمون اوبورتن، مُرد؛ و بروکا بلافاصله پس از مرگش مغز او را مورد معاینه قرار داد و درست فردای همان روز، نتیجه را به انجمن انسان‌شناسی گزارش داد. پیش‌گویی استنباطی اوبورتن صورت مستند به خود می‌گرفت: قطعه‌های پیشانی مغز «تان» شدیداً فاسد شده بودند.

در ظرف دو سال بعد، بروکا توانست چندین مورد دیگر را نیز مطالعه کند. وی در آن وقت چنین نوشت: «در اینجا هشت مورد یافت می‌شوند که در آنها آسیب در قسمت خلفی شماره سه از سومین شکنج قطعه پیشانی بوده است. این تعداد به نظر من کافی است که اساس فرضهای محکمی قرار گیرد. ولی جالب‌ترین

چیز این است که در همه این بیماران در نیم کره چپ بوده است. من جرأت نمی‌کنم که از این مشاهده نتیجه‌ای بگیرم. باید در انتظار به دست آمدن حقایق تازه باشم.» نتیجه‌ای که بروکا جرأت نمی‌کرد بگیرد، چیزی است که امروز عموماً پذیرفته شده است؛ یعنی اینکه مرکز تکلم تقریباً همیشه (به استثنای بعضی از چپ‌دستها، ولی نه همه آنها) در نیم کره چپ مغز قرار گرفته است. ناحیه‌ای در قطعه پیشانی نیم کره چپ

که بروکا روی آن انگشت گذاشت، امروز، به نام خود او، ناحیه بروکا نامیده می‌شود. این ناحیه به آن قسمت از قشر حرکتی مخ که عهده‌دار حرکات زبان و حنجره است بسیار نزدیک است، ولی از آن کاملاً جداست.

در سال ۱۸۷۴، دانشمند آلمانی، کارل ورنیکه، کشف کرد که اگر آسیب در نیم کره چپ، عقب‌تر از ناحیه بروکا و عمدتاً در قطعه گیجگاهی باشد، باعث از بین رفتن فهم زبان، چه به صورت گفتار و چه به

صورت نوشتار، می‌شود، در حالی که قدرت تکلم کمتر دچار نابسامانی خواهد شد. این ناحیه از مغز، که امروز به نام ناحیه ورنیکه معروف است، نزدیک به قشر شنیداری مخ، که عهده‌دار تجزیه و تحلیل صداها است، قرار گرفته است.

متأسفانه، به رغم پژوهشهای زیاد، اطلاعات ما درباره سازمان‌بندی زبان در قشر مخ از آنچه که بروکا و ورنیکه گفتند چندان فراتر نرفته است. پژوهشهای جدید حتی قطعیتی را که درباره این دو ناحیه وجود داشت، مورد سوال قرار داده‌اند. گفته می‌شود که آسیب به ناحیه بروکا اغلب موجب اختلال در تولید گفتار می‌شود، آسیب به ناحیه ورنیکه عمدتاً باعث اختلال در درک زبان می‌گردد، ولی اختلالات بیانی یا گفتاری و اختلالات ادراکی زبان منحصراً نتیجه آسیب دیدن ناحیه بروکا و ورنیکه نیستند. دیگر اینکه شواهد روزافزونی وجود دارد دال بر اینکه کارکرد زبان و گفتار فقط در قشر مخ متمرکز نشده است، بلکه پاره‌ای از نواحی زیر مخی را نیز دربرمی‌گیرد؛ مثلاً تحریک الکتریکی یا آسیب به ناحیه خاصی در تالاموس باعث اختلالهای گفتاری می‌گردد. به نظر می‌رسد که تحقیقات جدید ما را از نظریه منطقه‌بندی مغز (localization) دور می‌کنند. مدلی که بعضی از کتابهای روانشناسی درسی از گردش و پردازش اطلاعات زبانی در قشر مخ به دست می‌دهند از حد یک فرضیه فراتر نمی‌رود. به گفته جان هیو لینگز جکسون، عصب‌شناس بلندپایه بریتانیایی، «پیدا کردن محل آسیب مغزی که باعث اختلال در کار زبان می‌شود یک چیز است و پیدا کردن محل خود زبان در مغز چیز دیگر.» و این هر دو را نباید یکی دانست.

کودک زبان مادری خود را چگونه یاد می‌گیرد؟ شاید بتوان گفت که میان زبانشناسان، روانشناسان، فلاسفه و بسیاری از علمای رشته‌های دیگر این پیچیده‌ترین و بحث‌انگیزترین سوالی است که درباره زبان فعلاً مطرح است. اما گره کار در کجاست؟ مسئله بر سر اینست که آیا زبان امری است یادگرفتنی، در همان مفهوم که شنا و راندگی مهارتهایی یادگرفتنی هستند و یا برعکس، امریست ذاتی و فطری

همان‌گونه که روی دو پا ایستادن و راه رفتن ما اموری ذاتی و فطری هستند؟ به بیان فنی‌تر، آیا زبان پدیده‌ایست اکتسابی یا پدیده‌ایست ویژه نوع انسان که در نتیجه تکامل در نوع انسان بوجود آمده است؟ نباید تصور کرد که جواب این سؤال ساده است، زیرا در همان نگاه اول، ما با ویژگی‌هایی برخورد می‌کنیم که می‌تواند زبان را در هر یک از دو مقوله قرار دهد؛ مثلاً می‌بینیم که کودک انسان در هر اجتماعی که به دنیا بیاید و در آن بزرگ شود، زبان همان اجتماع را یاد می‌گیرد و به کار می‌برد؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که زبان هم، مثل بسیاری از پدیده‌هایی دیگر، امریست اجتماعی، و به این اعتبار اکتسابی؛ که کودک آن را از محیط و اطرافیان خود یاد می‌گیرد. از سوی دیگر، می‌بینیم که در عالم جانداران، حتی در میان نخستین‌ها (پریماتها)، مانند شامپانزه و گوریل، که از لحاظ تکاملی به انسان بسیار نزدیک هستند، موجودی یافت نمی‌شود که به ابزار تکلم مجهز باشد و از زبان، در مفهومی که ما برای انسان می‌شناسیم، برای ایجاد ارتباط با هم‌نوعان خود استفاده کند. بنابراین، از این مشاهده نیز می‌توان نتیجه گرفت که زبان، خاص نوع انسان است و در مفهوم عادی کلمه «یادگیری»، یاد گرفته نمی‌شود.

زبان و نظامهای ارتباطی

از قدیم می‌دانستند که بعضی از حیوانات نظامهای ارتباطی دارند. مثلاً به وجود نظامهای ارتباطی بین زنبوران عسل، بین مورچه‌ها و بسیاری دیگر از انواع حیوانات پی برده بودند، گو اینکه به چون و چندی آن وقوف کامل نداشتند. امروز دانش بشر درباره نظامهای ارتباطی حیوانات به میزان شگفتی افزایش یافته است. در بحثهای فنی زبانشناسی، این نوع نظامها را نظامهای ارتباطی جانوری می‌گویند و آگاهانه از کاربرد لفظ «زبان» در اشاره به آنها خودداری می‌کنند. جای هیچ تردیدی نیست که در قلمروی حیوانات، حتی میان نخستین‌ها، که از لحاظ تکاملی به انسان نزدیک‌ترند، نظامی که قابل مقایسه با زبان انسان باشد وجود ندارد.

اکنون سؤال بسیار مهم‌تری مطرح می‌شود: درست است که هیچ کدام از حیوانات زبان به معنی انسانی آن ندارند، ولی آیا می‌توانند زبان انسان را یاد بگیرند؟ حیواناتی که از نظر امکان یادگیری زبان انسان بیش از

همه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند انواع میمون‌ها هستند. پروفیسور کلارک و همسرش در سال ۱۹۳۱ سعی کردند به شامپانزه‌ای به نام «گووآ» سخن گفتن یا گفتار بیاموزند. یک زن و شوهر روانشناس دیگر نیز در سال ۱۹۴۷ کوشیدند به شامپانزه دیگری به نام «ویکی» حرف زدن یاد بدهند. این هر دو تلاش و نیز تلاش‌های بعدی همه با شکست کامل مواجه شدند: شامپانزه‌ها، به رغم تلاش مربیان‌شان، نتوانستند زبان یاد بگیرند.

پس از شکست خوردن آزمایش‌هایی که برای آموزش زبان (و به معنی دقیق‌تر، برای آموزش گفتار انسان) به شامپانزه‌ها صورت گرفت، کسانی به این فکر افتادند که ناتوانی شامپانزه در یادگیری زبان ممکن است نه به علت نقص توانایی‌های شناختی او، بلکه به علت عدم امکانات اندام‌های گویایی او باشد؛ یعنی، علت کالبدشناختی داشته باشد. آنها استدلال کردند که اگر چنین باشد، از آنجایی که زبان و گفتار دو چیز متفاوت هستند، پس شاید بتوان زبان را از طریق دیگری که نیاز به گفتار نداشته باشد به شامپانزه یاد داد؛ مثلاً همان‌گونه که به ناشنویان یک زبان اشاره استاندارد شده را یاد می‌دهند. آزمایش‌ها و تحقیقات بعدی نشان داد که حدس آنها اشتباه نبوده است: اندام‌های صوتی شامپانزه به علل کالبدشناختی قادر به تولید صداهای گفتار انسان نیستند، ولی شامپانزه می‌تواند مفاهیم انتزاعی را بفهمد و منتقل کند.

رابطه زبان و تفکر

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که ما چگونه می‌اندیشیم و برای بیان اندیشه‌های خود چگونه از زبان استفاده می‌کنیم. به بیان دیگر، رابطه فرآیندهای ذهنی تفکر و فرآیندهای ذهنی زبان چگونه است؟ آیا بدون زبان نیز تفکر امکان دارد؟ از زمانی که افلاطون گفت تفکر حرف زدن روح است با خودش، و تلویحاً گفت که این هر دو یکی هستند، فلاسفه و روانشناسان درباره رابطه زبان و تفکر به جر و بحث پرداخته‌اند. یکی از مشکلات دست و پا گیر در این میان این است که، با اینکه ما همه احساس می‌کنیم که می‌دانیم تفکر چیست و این واژه به چه نوع فعالیت ذهنی اطلاق می‌شود، تعریف علمی آن، کار بسیار دشواریست. شاید تعریف تفکر همان‌قدر مشکل باشد که تعریف ذهن. در اکثر کتابهای درسی روانشناسی امروز فصل یا مبحث خاصی به تفکر اختصاص داده نشده است و معمولاً در مبحث حل مسئله (problem solving) از آن سخن به میان می‌آید. حل مسئله عبارتست از آرایش تازه‌ای از مفاهیم، تجارب و دانسته‌های شخص به طوری که سرانجام بتواند راه حلی برای مشکلی که پیش آمده است پیدا کند.

باشد، در این صورت بسیاری از حیوانات دیگر نیز، که فاقد زبان به معنی انسانی آن هستند، فکرمی کنند.

کالین بلیک مور در کتاب «ساخت و کار ذهن» به نوعی حل مسئله به وسیله یک میمون اشاره می کند که بسیار جالب است: در سال ۱۹۵۳، در جزیره ژاپونی کوشیما، گروهی از دانشمندان که به مطالعه رفتار میمونها سرگرم بودند، ابتکاری را مشاهده کردند که میمونی به نام «ایمو»، برای پاک کردن شنهای نامطبوع از نوعی سیب زمینی که در ساحل یافت می شد، از خود نشان داد. این سیب زمینی ها را دانشمندان مزبور برای میمونها روی شنهای ساحلی می ریختند. ایمو هر سیب زمینی را با یک دست در آب جویباری فرو می برد و با دست دیگر شنها را از آن پاک می کرد. در سال ۱۹۵۵، ایمو دست به ابتکار بسیار جالب تری زد. دانشمندان برای میمونها گندم نیز روی ساحل می پاشیدند، اما دانه دانه برداشتن گندم از روی شنها کاری خسته کننده و پر زحمت بود. ایمو روشی برای جدا کردن گندمها از شن ابداع کرد و آن معلق ساختن آنها در آب بود. او مشت مشت شنهای گندم دار را در آب می ریخت، شنها ته نشین می شدند و گندمها روی آب می ایستادند و او آنها را از سطح آب می گرفت. جالب تر اینکه دیگر میمونها نیز به زودی این کار نسبتاً مشکل را آموختند و در آن استاد شدند.

آیا این ابتکارهای ایمو به این معنی نیست که میمونها، به عنوان مثال، دارای مفاهیم ذهنی هستند و برای حل مشکلی که با آن روبه رو هستند به آن مفاهیم آرایشی تازه می دهند یا، به بیان دیگر، فکرمی کنند؟ اگر چنین باشد، آیا می توان گفت که تفکر می تواند بدون زبان نیز صورت گیرد و اختلاف تفکر انسان با حیوانات اساساً یک مسئله کمی است و نه یک مسئله کیفی، یعنی هر چه موجود باهوش تر باشد تفکر او نیز پیچیده تر خواهد بود؟

دلیل دیگری در تایید اینکه مفاهیم می توانند بدون دخالت زبان شکل بگیرند، مورد کر و لالهاست. می دانیم کسانی که کر مادر زاد باشند، لال نیز خواهند بود. از آنجا که آنان گفتار اطرافیان خود را هیچ گاه نمی شنوند، زبان نیز در آنها شکل نمی گیرد. با این همه، ما می بینیم که کر و لالها- حتی آنهایی که از رفتن به مدارس خاص و حتی یاد گرفتن زبان اشاره استاندارد شده ای محروم بوده اند- دارای مفاهیم ذهنی هستند و آنها را به کمک اشاراتی که گاه فقط اطرافیان نزدیک آنها می فهمند بیان می کنند. ولی این فقط یک طرف سکه است. بر فرض که نوعی تفکر بدون زبان امکان داشته باشد، این بدان معنی نیست که در افراد سالم که زبان را در کودکی به طور عادی فرامی گیرند، زبان و تفکر دو پدیده جداگانه و مستقل از

اشتباه می‌کنیم. به عنوان مثال، اغلب یکی از علایم بارز اسکیزوفرنی را درهم‌ریختن و آشفته شدن نظام زبان می‌دانند. ولی آیا این نظام زبان است که درهم ریخته می‌شود، یا نظام منطقی تفکر؟ با توجه به سایر علایم

اسکیزوفرنی باید گفت این نظام منطقی تفکر است که در هم می‌ریزد و آنچه که به صورت آشفتگی زبان مشاهده می‌شود در واقع بازتاب آشفتگی تفکر است. در اغلب بیماران زبان‌پریش (آفازیک) گاهی عکس این حالت بروز می‌کند و نابسامان شدن سازمان زبان منجر به اختلالاتی در تفکر و شناخت بیمار

می‌گردد. بسیاری از ما وقتی به محتوای اندیشه‌های خود به درستی واقف می‌شویم که آنها را روی کاغذ بیاوریم و مرور کنیم. این خود دلیل دیگری است که تفکر و زبان ما به هم جوش خورده‌اند. ما در اینجا نمی‌خواهیم چیزی را ثابت کنیم، منظور فقط جلب توجه به نوع مشکلاتی است که یافتن رابطه زبان و تفکر با آن روبه‌رو است.

تفاوت‌های فردی در زبان

ما در تجربه روزمره خود می‌بینیم که افراد در کاربرد زبان مادری خود با هم تفاوت دارند. هر گروه از سخنگویان یک زبان را که به طور تصادفی انتخاب کنیم و کاربرد زبان را در آنها مقایسه کنیم، می‌بینیم که بین آنها تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد: از نظر وسعت واژگان، از نظر سهولت در یادآوری کلمه یا اصطلاح مناسب برای مفاهیم، از نظر توانایی برای سخنرانی کردن در جمع، از نظر خواندن، نوشتن، گوش دادن، از نظر قدرت تجزیه و تحلیل اطلاعات زبانی و بالاخره از نظر توانایی کلی در درگیر کردن زبان در

فعالیت‌های ذهنی دیگر. روانشناسی زبان می‌خواهد بداند این تفاوت‌ها از کجا سرچشمه گرفته، تا چه حد ژنتیکی یا ارثی هستند و تا چه حد به عامل یادگیری بستگی دارند. رابطه هوش و توانش زبانی نیز در همین جا مطرح می‌شود. روانشناسان رفته‌رفته به این نتیجه رسیدند که هوش یک خصوصیت واحد یا بسیط نیست، بلکه از توانایی‌های متفاوت و متعددی ترکیب شده است. بسیاری از روانشناسان، از جمله ترستون و گیلفورد، توانش زبانی را مؤلفه‌ای از هوش عمومی می‌دانند. این نظر تقریباً قبول عام یافته است و در بسیاری از آزمون‌های هوش سؤالی‌های گنجانده شده‌اند که توانش زبانی فرد را به عنوان یکی از شاخصهای هوش او اندازه‌گیری می‌کنند.

روانشناسان، از جمله ترستون و گیلفورد، توانش زبانی را مؤلفه‌ای از هوش عمومی می‌دانند این نظر تقریباً قبول عامه یافته است و در بسیاری از آزمون‌های هوش سؤالی‌های گنجانده شده‌اند که توانش زبانی فرد را به عنوان یکی از شاخصهای هوش او اندازه‌گیری می‌کنند.

تعریف زبان

نظامیست از مجموعه ای از نشانه های صوتی [۲] یا اختیاری [۳] که به تمام مردم وابسته به فرهنگ یا کسان دیگری که آن نظام فرهنگی را آموخته اند امکان می دهد تا باهم در ارتباط و کنش متقابل باشند. [۴]

زبان نظامی صوتی - ارتباطی است که از طریق اندام های گویایی و شنوایی در میان اعضا جامعه ای خاص عمل می کند و از نشانه هایی که دارای معانی قراردادی است، استفاده می کند [۵].

زبان به هر مجموعه یا نظامی از نشانه های زبانی اطلاق می شود که به گونه ای کمابیش یکسان توسط گروهی از مردم به کار گرفته می شود و بدین وسیله قادر به برقراری ارتباط مفهوم و معقول با یکدیگر می شوند. [۶]

زبان، حالات و حرکات بدن و چهره که دادرای معانی ثابتی هستند [۷].

ساخت درونی زبان

۱) ساخت آوایی ۲) ساخت صرفی ۳) ساخت نحوی

* ساخت آوایی: کوچکترین عناصری که هنگام گفت و گو یا نوشتن تولید می کنیم به ترتیب «آوا» و «حرف» نام دارد. به این دو عنصر زبان شناسان «واج» می گویند. همه ی زبان ها تعداد محدودی واج دارند که به دو دسته ی همخوان (صامت) و (مصوت) تقسیم می شوند.

* ساخت صرفی: «واژه» که محصول نهایی ساخت صرفی زبان است از ترکیب تک واژه های زبان و قواعد صرفی ساخته می شود. هر زبان از تعدادی محدود تک واژه دستوری تشکیل می شود. مثل کتابها (کتاب+ها)

* ساخت نحوی: قواعد ترکیب واژه ها و چگونگی تشکیل گروه های نحوی و جمله های زبان در ساخت نحوی زبان متجلی است. حاصل نهایی اجرای قواعد نحوی، جمله های زبان در اقسام گوناگون خبری، پرسشی، امری و غیره است. [۸]

یادگیری و عملکرد:

یادگیری: یادگیری عبارتست از فرآیند تغییرات نسبتاً پایدار بر اثر تجربه که در رفتار بالقوه ی فرد به وجود می آید.

تعریف عملکرد: طبق تعریف ارائه شده از یادگیری، عملکرد تبدیل تغییرات ناشی از یادگیری به رفتارهای آشکار و قابل مشاهده و یا به سخن دیگر تبدیل دانش بالقوه به رفتار بالفعل است.

نظریه های یادگیری و رشد زبانی کودک: (۱) نظریه ی شرطی سازی عاملی "اسکینر" (۲) نظریه یادگیری فطری زبان "چامسکی" (۳) نظریه یادگیری شناختی زبان "پیاژه" (۴) نظریه یادگیری پردازشی "تعاملی" زبان.

نظریه شرطی سازی عاملی: ذهن انسان مانند لوح سفید یا صفحه خالی است و وقتی زبان مورد نظر در این صفحه خالی وارد شد، یادگیری تحقق یافته است. از این دیدگاه، ذهن انسان فقط پذیرای محرک های زبانی بیرونی است. هنگام یادگیری زبان مشاهدات منظم رویدادهای جهان خارج است که کودک را وادار

به تولید زبان می کند. نظریه یادگیری فطری زبان: این نظریه در توجیه فرآیند یادگیری زبان بر «فعالیت های ذهنی» کودک تأکید داشته است. نظریه یادگیری شناختی زبان: رشد زبانی عبارتست از اینکه کودک بیاموزد که آنچه را می داند بر زبان بیاورد. معانی ابراز شده در اولین جمله های تلگرافی کودک و قواعدی که برای ترکیب کلمات به کار می برد باید برحسب دانش کودک از اشیای واقعی محیط زندگی تبیین شود. بنظر پیاژه رشد زبان جنبه ای از رشد شناختی کودک است. [۹]

اصول و ویژگی های اساسی حاکم بر برنامه زبان آموزی پیش دبستان

(۱) پرورش باید بر آموزش مقدم باشد. (۲) توجه به بهداشت روانی و جسمانی کودک (۳) توجه به تفاوت های فردی (۴) پرورش خلاقیت و قوه ابتکار کودک

(۵) پرورش همه جانبه ی حواس پنجگانه (۶) تربیت شخصیت و رشد همه جانبه کودک (۷) آموزش های

مناسب با ویژگی های بدنی، ذهنی و روانی. (۸) توجه به زمان برنامه آموزشی (۹) تناسب بین برنامه و مواد آموزشی با نیازهای حال و آینده کودک (۱۰) توجه به ارزش های فرهنگی و اجتماعی جامعه.

اصول کلی تعلیم و تربیت: اصل کودک محوری: الف) الگوی موضوع محور ب) الگوی کودک محور.

* الگوی موضوع محور: در این الگو برنامه زبان آموزی از پیش برای زبان آموزان مشخص و به عنوان مجموع ای که دارای سازماندهی منطقی است به آنها ارائه می شود. ایراد اساسی این الگو: تأکید بیش از حد بر آموزش حجم معینی از محتوای درسی، درک و فهم مطالب از طرفی کودک را تحت الشعاع قرار داده و جریان زبان آموزی را یک «جریان مکانیکی» می داند.

* الگوی کودک محور: در این الگو نیازها و علایق، توانمندی ها و تجربه های گذشته ی کودک و راهی که باید در آینده طی کند؛ مبنای تصمیم گیری در خصوص عناصر برنامه ی زبان آموزی، مد نظر قرار می

اهداف غایی برنامه زبان آموزی: کودک در زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور به آن درجه ای از مهارت برسد که وی را قادر بسازد با کسان دیگری که از زبان فارسی استفاده می کنند، ارتباط برقرار کند و آمادگی لازم را در زمینه مهارت های خواندن و نوشتن برای ورود به دبستان به دست آورد.

سطوح اساسی و مهمی که در رشد زبان نیاز به توجه دارند:

۱. رشد مهارت های گوش دادن: الف. تمییز و تشخیص صدا ب. مدت زمان گوش دادن ج. درک از طریق گوش دادن

۲. رشد واژگان مربوط به: الف. بدن ب. خانه ج. محیط

۳. رشد ابراز فاهی: الف. مکالمه ب. قصه و داستان گویی ج. بازی های نمایشی و عروسکی
د. تصویرخوانی ه. ابراز خود به طریق خلاق

۴. رشد آمادگی خواندن: الف. تمییز شنوایی یا صدا ب. تمییز بینایی ج. تمییز دیداری و شنیداری د. مسیریابی از چپ به راست [۱۱]

۵. رشد آمادگی نوشتن: الف. رشد ماهیچه ای کوچک ب. هماهنگی چشم و دست ج. درک حروف [۱۲]

شیوه ها و فنون یاددهی - یادگیری در امر زبان آموزی عبارتند از:

۱. شیوه رفتاری کامل ۲. شیوه نمایشی ۳. شیوه صامت ۴. شیوه ایفای نقش ۵. شیوه بحث گروهی ۶. حفظ و تکرار ۷. پرسش و پاسخ ۸. بازی آموزشی

۹. نمایش عروسکی ۱۰. قصه گویی ۱۱. کتابخوانی ۱۲. شعر و سرود.

ملاک های انتخاب شیوه ها و فنون زبان آموزی ۱. اندازه گروه های زبان آموزان ۲. اهداف یادگیری ۳. ویژگی های روانی - اجتماعی کودک ۴. محتوای مورد نظر

مراحل رشد زبانی کودک: همه کودکانی که از شرایط جسمانی و روانی طبیعی برخوردارند، قادرند اولین کلمه زبان مادری خود را در ۱۲ تا ۱۸ ماهگی بر زبان آورند و در فاصله کوتاهی بین ۲/۵ تا ۴ سالگی می توانند به صورت روان صحبت کنند و سخنان دیگران را تا اندازه زیادی درک نمایند. [۱۳]

مراحل فراگیری زبان [۱۴]

مرحله اول: پیش زبانی (عناصر تک هجایی)

مرحله سوم: تولید ترکیبات دو کلمه ای (گفتار تگرافی)

مرحله چهارم: تولید جمله های طولانی تر یا گسترش جمله های تلگرافی

مرحله پنجم: انجام گفتگوهای نسبتاً طولانی (جمله های ساده و کامل)

مرحله ششم: انجام مکالمه کامل: (جمله های مرکب و پیام های کوتاه و بلند)

*مهمترین نیازهای زبان آموزی کودکان پیش دبستانی

۱) مهارت گوش دادن ۲) مهارت صحبت کردن ۳) مهارت آمادگی خواندن ۴) مهارت آمادگی نوشتن

*مهارت گوش دادن: گوش دادن اولین مهارت زبانی است که کودک در جریان رشد خود، آن را فرا می گیرد. کودک با گوش دادن وارد تعاملات اجتماعی می شود. کودک ابتدا گوش دادن را می آموزد. سپس سایر مهارت های زبانی را. گوش دادن عبارتست از: فرآیند شنیدن، انتخاب و جذب و سازماندهی شنیده ها، بخاطر سپردن و ارائه کنش مشخص به این محرک های شنیداری و غیره کلامی. مراحل مهارت گوش دادن عبارتند از: الف) شنیدن ب) دقت و تمرکز مداوم حواس ج) دریافت پیام د) تغییر پیام

انواع گوش دادن: ۱) گوش دادن جهت درک مطلب ۲) گوش دادن جهت ارزیابی ۳) گوش دادن جهت حفظ معنوی ۴) گوش دادن جهت ابراز همدردی

مهارت صحبت کردن: ۱- آموزش تلفظ صحیح آواها و جملات زبان فارسی ۲- آموزش رعایت صحیح تکیه کلمات، آهنگ و غیره. ۳- آموزش تولید جمله های مختلف ۴- آموزش قواعد غیر کلامی ۵- آموزش رعایت قواعد فرا زبانی

*مهارت آمادگی نوشتن: - آموزش به دست گرفتن صحیح مداد ۲- آموزش نوشتن صحیح نشانه های پیش بینی شده از راست به چپ ۳- آموزش نوشتن برخی نشانه های پیش بینی شده از حفظ

*مهارت آمادگی خواندن: ۱- آموزش بازشناسی دیداری نشانه ها و تصاویر پیش بینی شده ۲- آموزش درک پیام داستان های تصویری سریالی

شیوه ها و فنون زبان آموزی عبارتند از: *شیوه رفتار کلامی *شیوه نمایشی *شیوه صامت *شیوه بحث گروهی *شیوه حفظ و تکرار *شیوه پرسش و پاسخ *شیوه ایفای نقش *شیوه ی بازی آموزشی *شیوه نمایش عروسکی *شیوه قصه گویی *شیوه کتابخوانی *شیوه شعر و سرودخوانی.

نگاهی به تعاریف ارتباط

. از میان فرهنگ‌های لغت خارجی، و بستر و از فرهنگ‌های فارسی دانشگاهی انگلیسی- فارسی آریان‌پور و فرهنگ فارسی معین را انتخاب می‌کنیم.

در فرهنگ لغات وبستر، (۴) Communication عمل ارتباط برقرار کردن تعریف و از معادل‌هایی نظیر: رساندن (۵)، بخشیدن (۶)، انتقال دادن (۷) آگاه ساختن، مکالمه و مراوده داشتن (۸) استفاده شده است. در وبستر اضافه شده است که عمل برقرار کردن ارتباط می‌تواند از طریق کلمات، حروف، پیام‌ها، کنفرانس‌ها، مکاتبه‌ها و دیگر راه‌ها انجام گیرد.

فرهنگ دانشگاهی انگلیسی- فارسی دکتر عباس آریان‌پور برای لغت Communication معادل‌های ف ارسی زیر را ارائه داده است:

ارتباط، خطوط ارتباطی، وسایل ارتباطی، مبادله، گزارش، ابلاغیه، ابلاغ، اطلاعیه، نقل و انتقال، مراوده، اخبار، مشارکت، جلسه رسمی و سری فراماسیون‌ها، عمل رساندن، ابلاغ، کاغذنویسی، مکاتبه، سرایت، راه، وسیله نقل و انتقال. (۹)

فرهنگ فارسی معین، ارتباط را یک بار به صورت مصدر متعددی و بار دیگر اسم مصدر معنی کرده است. ۱. مصدر متعددی: ربط دادن، بستن، بر بستن، بستن چیزی را با چیز دیگر، ۲. اسم مصدر: بستگی، پیوند، پیوستگی، رابطه، (۱۰)

در فرهنگ فارسی معین، علاوه بر این واژه‌ها، مدخل‌های «ارتباطات»، «ارتباطچی»، «ارتباط داشتن»، «ارتباطی» و «ارتباطیه» نیز آمده است که اطلاع‌رسانی تازه‌ای، علاوه بر آنچه برای «ارتباط» گفته به ما نمی‌دهد. همانطور که از ابتدا پیش‌بینی کردیم، چون بحث ما درباره ارتباط جنبه تخصصی دارد نمی‌توان از توضیحات مندرج در فرهنگ‌های لغت استفاده زیادی کرد.

توماس نیلسون در رساله پیرامون تعریف ارتباط که متن درسی او بوده است می‌گوید: معنی لغت ارتباط از یک سو روشن و واضح و از سوی دیگر پیچیده و غامض است. در استفاده معمول از این لغت، مفهوم آن

ارتباط موثر

تعریف ارتباط : ارتباط فرایند ارسال و دریافت پیام از طریق کلامی و غیر کلامی بین افراد است .

چند نکته درباره ارتباط : ارتباط یک فرایند انتقال پیام است / ارتباط یک تبادل است / ارتباط اجتناب ناپذیر است / ارتباط هدفمند است / ارتباط چند بعدی است

اهمیت ارتباط : از طریق برقراری ارتباط است که عاطفه به دیگران منتقل می‌شود . / تصحیح سوء تفاهم ها فقط از طریق برقراری ارتباط میسر می‌باشد . / مهار هیجان‌های منفی نظیر خشم تنها از طریق برقراری ارتباط سالم میسر است / اغلب آسیب‌های فردی و اجتماعی ریشه در ارتباط ناسالم دارند. برخی مشاغل هستند که نحوه ارتباط برقرار کردن در آنها اهمیت خاصی دارد (مدیران، پزشکان، معلمان و تجار) / ناتوانی در برقراری ارتباط سازنده یکی از مؤلفه های اساسی اختلالات و ناراحتی های روانی است. / یکی از لوازم موفقیت در مفهومی کلی، به توانایی فرد در برقراری ارتباطات اثر بخش و کارآمد بستگی دارد.

چهار علت درک اشتباه از پیام

اول) ممکن است منظور مخابره کننده پیام و خود پیام همخوانی نداشته باشد مثلاً ممکن است گوینده در حالیکه از کسی تعریف می‌کند پوزخندی بر چهره داشته باشد.

دوم) ممکن است گوینده ، پیام را به درستی مخابره کند اما گیرنده، پیام را به شکل دیگری دریافت نماید. مثلاً ممکن است گوینده به طرزی صمیمانه حرفی بزند و شنونده آنرا به حساب ترحم بگذارد.

سوم) مشکل سوم زمانی بروز می‌کند که هم گوینده هم شنونده مرتکب اشتباه شوند. در این مواقع یکی از طرفین یا هر دو آنها احساس می‌کنند که پیام‌شان به درستی درک نشده و در نتیجه ناراحت می‌شوند.

چهارم) مشکل چهارم زمانی بروز می‌کند که گوینده و شنونده، هر دو کارشان را بدون عیب و نقص انجام می‌دهند و هیچ کدام مرتکب خطایی نمی‌شوند اما گوینده برای انتقال نیت خود از یک رویه و شنونده

همدلی و ارتباطی نزدیکتر مرد به دنبال راهکار دادن است. مرد مطالب زن را به صورت مسایل در می آورد و راه حل نشان می دهد

اجزای ارتباط کلامی : محتوای کلام / توجه به ابعاد فرهنگی و خرده فرهنگی / چگونگی شروع صحبت / نحوه جمله بندی / زمان بندی ارتباط کلامی / ملاحظات موقعیتی / چگونگی ختم ارتباط
اجزای ارتباط غیر کلامی : تن صدا / آهنگ صدا / تماس چشمی / حالات چهره ای / ژست ها / حالات بدنی

فرق شنیدن و گوش دادن : آنچه که در ارتباط اتفاق می افتد اغلب شنیدن است نه گوش کردن. شنیدن کلمه ای است برای توصیف آن بخش از فرآیندهای حسی که از طریق آن تحریک های شنیداری توسط ساختار گوش دریافت شده و به مغز منتقل می شود اما گوش کردن به فعالیت روان شناختی پیچیده تری اشاره دارد که درک و تعبیر و تفسیر اهمیت یک تجربه حسی را شامل می شود»

چرا شنونده خوبی نیستیم ؟

۱. اغلب اوقات فرد در حال مرور ذهنی حرف های بعدی خودش هست.

۲. وقتی به حرف های دیگری گوش می دهد عمدتاً به ارزیابی سخنان گوینده می پردازد و به قیاس نظر خود با نظر شخص دیگری می پردازد.

از این رو رفتار ما ، عکس العملی و واکنشی خواهد بود و در این میان حرف دیگران را به سادگی با اظهار نظر یا طرح سؤال قطع می کنیم

مهارت های گوش کردن

عبارتند از توجه کردن، اشاره کردن، دعوت کردن، خلاصه کردن و سؤال کردن.

که موجب حواس پرتی می شود کنار بگذارید، اگر مراجع تان نشسته است بنشینید و اگر ایستاده است بایستید و با وی تماس چشمی برقرار کنید

۲. **اشاره کردن:** گاهی مراجع تان را با علائمی چون تکان دادن سر یا تأیید کلامی «آها» تصدیق کنید.

۳. **دعوت کردن:** او را به دادن اطلاعاتی بیشتر در زمینه مورد بحث با عبارتی مثل «دلم می خواهد در این باره بیشتر بدانم» ترغیب کنید

۴. **خلاصه کردن:** برای روشن شدن اطلاعات مبهم و نامشخص، گفته های او را خلاصه کنید

۵. **سؤال کردن:** برای روشن شدن اطلاعات مبهم و نامشخص از مراجع سؤال های «باز» پرسید مثل «دلت واقعاً می خواهد چه کار کنی؟»

توصیه هایی برای بهتر گوش دادن

اختصاص زمان بیشتر به گوش دادن بجای صحبت کردن / عدم تکمیل جملات دیگران / عدم پاسخ به سوال با یک سوال دیگر / آگاه بودن از سوگیری های شخصی / نپرداختن به تخیل یا عدم اشتغال ذهنی با مسائل دیگر / عدم سلطه جویی در مکالمه / پاسخ دادن به فرد مقابل پس از پایان صحبت های وی / دادن بازخورد / پرسیدن سوالات باز

توصیه هایی برای کارآمد کردن ارتباط کلامی

هنگام صحبت کردن مطمئن شوید که شنونده فرصت سوال یا اظهار نظر کردن را دارد. / سعی کنید خود را جای شنونده قرار دهید و احساساتش را درک کنید / آنچه را می خواهید بگویید، واضح بیان کنید و با بیان جزئیات زیاد موضوع را پیچیده نکنید. / به شنونده نگاه کنید. / مطمئن شوید که آنچه که می گوئید با تن صدا و زبان بدنی شما هماهنگی دارد. / تن و آهنگ صدای خود را تغییر دهید. / از دیدن علائم آشفتگی در شنونده غفلت نکنید.

موانع ارتباطی

سدهای ارتباطی، پاسخ های دارای احتمال خطر بالا به شمار می روند، یعنی پاسخ هایی که (اگر نتوان گفت همیشه) اغلب، اثری منفی بر ارتباط دارند.

۱. عزت نفس طرف مقابل را کاهش می‌دهند

۲. منجر به تحریک حالت دفاعی، مقاومت و رنجش می‌شوند و

به وابستگی، گوشه‌گیری، احساس شکست یا بی‌کفایتی می‌انجامند

هر مانع علاوه بر آن که یک «مسدود کننده احساس» است، یعنی از احتمال اینکه فرد دیگر به شکلی سازنده احساسات واقعی خود را بیان کند می‌کاهد، اگر به طور مکرر بکار رود چون با خطر افزایش پیامدهای منفی همراه است، می‌تواند به آسیب دائمی رابطه نیز منجر شود

۳. انتقاد: ارزیابی منفی از فرد و اعمال و نگرش‌های او: «تو خودت باعث مشکل شدی، به خاطر دردسری که گرفتارش هستی، نمی‌توانی دیگران را سرزنش کنی..»

۴. نام‌گذاری: خوار و خفیف کردن و یا دادن یک عنوان کلیشه‌ای به شخص دیگر: «عجب آدم خنکی! دقیقاً مثل یک زن»، «روشنفکر»، «شما کارگراها، همه مثل هم هستید»، «تو مرد بی‌احساسی هستی».

۵. تشخیص‌گذاری: تجزیه و تحلیل رفتار فرد و بازی کردن نقش یک روان‌شناس مبتدی «ذهنت را مثل یک کتاب می‌توانم بخوانم؛ تو برای عصبانی کردن من، آن کار را کردی؛ فقط چون به دانشگاه رفته‌ای فکر می‌کنی از من بهتری».

۶. دستور: دادن دستور انجام کاری که مایلید انجام شود به فرد: «همین الان تکالیف را انجام بده»، «چرا»، «چون من اینطور می‌گویم...».

۷. تهدید: تلاش برای کنترل اعمال و رفتار طرف مقابل از طریق هشدار در مورد پیامدهای منفی آنچه برایش تدارک دیده‌اید: «آن کار را می‌کنی یا...؛ همین الان ساکت شوید و گرنه بعد از زنگ تعطیل مدرسه هم، کلاس را تعطیل نمی‌کنم».

۸. پرسش‌های زیاد و نامناسب: سؤال‌هایی که معمولاً می‌توان با کلماتی کوتاه و مختصر به آنها پاسخ داد. اغلب با یک بله یا خیر ساده: «کی اتفاق افتاد»، «آیا به خاطر این حادثه متأسفی؟»

۹. سبب سردی: سبب سردی راه: سبب سردی به او ... سبب سردی به او ... سبب سردی به او ...

«راه حل این مشکل خیلی ساده است. اول...»

۱۰. منحرف سازی: کنار زدن مشکلات فرد از طریق ایجاد حواس پرتی: «فکر می کنی این حادثه خیلی بدی بود؟ پس بگذار اتفاقی را که برای من افتاد تعریف کنم

۱۰. بحث منطقی: تلاش برای متقاعد کردن فرد با توسل به حقایق یا منطق، معمولاً بدون در نظر گرفتن عامل هیجانی مربوط: «واقع بینانه فکر کن، اگر آن ماشین را نخریده بودی می توانستیم قسط خانه را بدهیم».

تعریف ارتباط غیر کلامی

ارتباط غیر کلامی شامل رفتارهای صوتی و غیر صوتی فرد در تعامل با دیگران می شود. رفتارهای صوتی شامل تن صدا، سرعت و تکیه صدا و مواردی از این قبیل و رفتارهای غیر صوتی مثل حالت های چهره، ژست ها و حرکات بدنی

مفاهیم علاوه بر محتوای کلامی گفتار شخص؛ از طریق تن صدا، سرعت گفتار، مقدار و لحن آن هم منتقل می شود.

تفاوت ارتباط کلامی و غیر کلامی

در مجموع می توان گفت که:

۱. پیام های غیر کلامی در مقایسه با زبان معمولاً بسیار سریع تر ارسال و دریافت می شود.

۲. تحت بازبینی و کنترل آگاهانه کمتری قرار دارند.

۳. روابط غیر کلامی در ابلاغ نگرش ها و هیجانات نیرومندتر از روابط کلامی است. همچنین صدق و یا کذب سخنگو را برای ما نشان دهد.